



## چند ایهام و اشاره نویافته در شعر خواجه شیراز

علی محمد گیتی فروز\*

خرد و درستی به قدر همت خود استخراج کنند. زیباییهای مضامین عالی، موسیقی دلنواز و ترکیبهای دلنشین شعر حافظ آنقدر چشمگیر و خیره-کننده است که کمتر به مخاطب اجازه می‌دهد تا در تردستیهای ساحرائه شاعر در ساحت انتخاب کلمات مجال تأمل و توفیق بیابد؛ با این همه، اگر کاوشگری خود را برای مدتی از جذب معنوی میدان مغناطیسی شعر حافظ فارغ گرداند، درخواهد یافت که «شبکه ارتباطی» کلمات در غزل حافظ تا چه اندازه دقیق و نیرومند و زنجیره‌واژگان تا چه میزان به هم پیوسته و استوار است. دقت در انتخاب کلمات چنان زیرکانه و هنرمندانه صورت می‌پذیرد که نه تنها خللی به جانب معنی وارد نمی‌کند بلکه رمز و راز این انتخابهای شگفت‌انگیز و محیرالعقول قرن‌ها از چشم و گوش مخاطب پوشیده می‌ماند و ارزش این کار هنگامی نمایان می‌شود که می‌بینیم بعضی از شاعران و نویسندگان لفاظ و صنعت‌گرا برای دست و پا کردن

\* عضو هیئت علمی دانشگاه پیام‌نور، مرکز دزفول.

یک ایهام و مراعات نظیر ساده نه تنها از جانب

چکیده: تاکنون کتابها و مقالات متعددی درباره تشریح زیباییهای شعر حافظ نوشته شده است. در این مقاله، ضمن اشاره به چند ایهام و اشاره نویافته در شعر خواجه شیراز، سابقه کاربرد برخی از ایهامها در شعر بدرچاچی، شاعر صنعت‌گرای قرن هشتم (زنده به سال ۷۴۵ هجری قمری) ارائه شده است.

کلیدواژه: شعر فارسی، حافظ، ایهام، بدرچاچی.

### مقدمه

اینکه شعر خواجه شیراز قرن‌هاست با شوکت و اقتدار بر صدر دیوان ادب تکیه زده است بی‌چیزی نیست. تا کنون کتابها و مقالات بی‌شماری را در تشریح مضامین و تبیین زیباییها و راز و رمزهای غزل‌های آسمانی خواجه نگاشته‌اند، اما گویا لطیفه‌های نهانی اشعار حافظ را نیز همچون «ماجرای حافظ و معشوقش» پایانی نیست و «این شرح بی‌نهایت» همچنان ادامه خواهد داشت و هنوز هم با گذشت بیش از ششصد سال از عمر حافظ خوانی و حافظ پژوهی، «طالبان لعل» می‌توانند از «کان زیباییهای» شعر حافظ گوهرهای

تناسب (تضاد) برقرار است و در دو بیت اخیر با توجه به ارتباط «کوس» و «بام» می‌توان گفت که کلمه «بام» به کوسی که در بام (صبح) بر درگاه سلطان می‌نواختند و به «بامزد» مشهور بوده است (لغت‌نامه) ایهام دارد.

این کلمه در دیوان بدرچاچی نیز با همین معنی ایهامی به کار رفته است.

در این شش مه چو صبح ای مه دهل بر بام دهلی زن  
که هندوستان در افزون گشت و چین افتاد در نقصان

### تنگ

کلمه «تنگ» علاوه بر معنی «مقابل فراخ» به معنی «بار، لنگه بار و عدل» نیز به کار رفته است. مولانا می‌گوید (نقل از لغت‌نامه):

لطف تو خواهم که میناگر شود

این زمان این تنگ هیزم زر شود

در دو بیت زیر خواجه شیراز کلمه «تنگ» را با توجه به این معنی ایهامی به کار برده است:

گویی از صحبت ما نیک به تنگ آمده بود

بار بر بست و به گردش نرسیدیم و برفت

(۸۵/۲)

سینه تنگ من و بار غم او هیهات

مرد این بار گران نیست دل مسکینم

(۳۴۷/۸)

بدرچاچی نیز گفته است:

چو پسته گشت دل شوربخت من بریان

که تنگ شکر او لعل دُر نثار آمد

در بیت فوق «تنگ شکر» به معنی «بار شکر» و استعاره از دهان معشوق است. سعدی در بوستان می‌گوید (لغت‌نامه):

۱. شماره غزلها و ابیات مطابق دیوان حافظ به تصحیح دکتر خانلری است.

معنی که حتی از وزن و موسیقی و هنجارهای طبیعی کلام نیز چشم‌پوشی می‌کنند.

نگارنده این سطور هنگام تصحیح دیوان بدرچاچی - شاعر نکته‌یاب و ایهام‌پرداز قرن هشتم هجری قمری - با نکات و ایهامهای ظریف فراوانی مواجه شد که از نکته‌سنجی و خیال‌پردازی طبع شاعر حکایت می‌کرد. از آنجا که بسیاری از نکته‌ها، ایهامها و اشاراتی که در این مقاله بدانها پرداخته خواهد شد از رهگذر تصحیح دیوان بدرچاچی به ذهن نگارنده‌ی خطور کرده است، در این مقاله، به سنت رعایت امانت و به حکم فضل تقدّم، به اشعار بدرچاچی نیز، که متضمن آن نکته‌ها بوده است، اشاره شده است.

### بام

کلمه «بام» در ابیات زیر موهم معنی «بامداد و صبح» نیز هست:

شبی که ماه مراد از افق طلوع کند

بود که پرتو نوری به بام ما افتد<sup>۱</sup>

(۱۱۰/۳)

من آن مرغم که هر شام و سحرگاه

ز بام عرش می‌آید صفیرم

(۳۲۴/۹)

ستاره شب هجران نمی‌فشانند نور

به بام قصر برای و چراغ مه برکن

(۳۸۹/۳)

کوس نو دولتی از بام سعادت بزنم

گر بینم که مه نوسفرم باز آید

(۲۳۲/۷)

کوس ناموس تو از کنگره عرش زنیم

علم عشق تو بر بام سماوات بریم

(۳۶۶/۵)

در سه بیت اول بین شب (شام) و بام ایهام

خامان ره نرفته چه دانند ذوق عشق  
دریا دلی بجوی دلیری سرآمدی

(۴۳۰/۸)

در بیت نخست تناسب بین «سرو» با «جوی»  
مدنظر خواجه بوده است؛ چرا که در آینه خیال حافظ  
سرو بر لب جوی می‌بالد:

فدای قد تو هر سرو بن که بر لب جوست  
نثار روی تو هر برگ گل که در چمن است

(۵۷/۶)

بدرچاچی نیز گفته است:  
در آن موضع که دریا خاک بر سر کرد از دستش  
اگر از ما نشان جویی جزیره است این زمان نامش

در برجهاش طارم نه طاق سایه جوی  
بر حوضهاش کوثر فردوس رشک بر

بدر است و مهر آن مه مدح شهبی که طبعش  
دریای بیکران است از هر طرف که جویی

## چین

کلمه «چین» در شعر حافظ بارها کانون ایهام قرار  
گرفته است؛ اما در بیت زیر تردستی حافظ در  
کاربرد دو پهلوی این کلمه که با تلمیح و اشارتی  
اساطیری- عرفانی همراه است، مخاطب را  
شگفت‌زده می‌کند:

عنقا شکار کس نشود دام باز چین  
کانجا همیشه باد به دست است دام را

(۷/۳)

در بیت فوق «چین» امر از «چیدن» است اما  
موه‌م سرزمین چین هم هست که در آن صورت  
با «عنقا» (سیمرغ) مناسبت دارد. در اساطیر آمده

ز راوی چنین یاد دارم خبر  
که پیشش فرستاد تنگی شکر

در بیت بدر، کلمه «تنگ» به دهان تنگ  
معشوق نیز ایهام دارد.

## جلوه

کلمه «جلوه» علاوه بر معنی «رونق، ضیاء و عرضه»  
در لغت‌نامه به معنی آنچه امروزه «رونما» گفته  
می‌شود نیز آمده است: آنچه عروس را شوی در وقت  
جلوه دهد از کنیز و غیر آن (لغت‌نامه از  
اقرب‌الموارد)، و در ابیات زیر از حافظ و  
بدرچاچی نیز تعابیر «جلوه آرزو کردن عروس» و  
«جلوه دادن به عروس» ناظر به این معنی ایهامی  
است.

## حافظ:

حافظ عروس طبع مرا جلوه آرزوست  
آینه‌ای ندارم از آن آه می‌کشم

(۳۲۹/۸)

## بدرچاچی:

تا که عروس نظم را جلوه دهند راویان  
بهتر از این نیافت کس دان گوشوار را

## جو

کلمه «جو» علاوه بر اینکه «امر از جستن» است، در  
شعر حافظ و بدرچاچی بارها با ایهام به معنی  
«جوی آب» به‌کار رفته است:

## حافظ:

ز سرو قلد دلجویت مکن محروم چشمم را  
بدین سرچشمه‌اش بنشان که خوش آبی روان دارد

(۱۱۶/۵)

سایه طوبی و دلجویی حور و لب حوض  
به هوای سر کوی تو برفت از یادم

(۳۱۰/۴)

گوی زرین بر سر میدان چرخ آورد حال

### حکم

کلمه «حکم»، علاوه بر معنی مشهور «فرمان»، اصطلاح نجومی نیز هست: «هر یک از اثرهای کواکب بر طبق اصول احکامیان از منجمین» (نعت‌نامه).

حافظ:

گدای میکده‌ام لیک وقت مستی بین

که ناز بر فلک و حکم بر ستاره کنم

(۳۴۲/۶)

بدرچاچی:

کتاب زیچ<sup>۲</sup> شاهی را که از تو معتبر نبود

چو تقویم کهن منسوخ باد آیات احکامش

### خبر

کلمه «خبر»، علاوه بر معنی مشهور، اصطلاح «نحو» نیز هست. در ابیات زیر، با توجه به کلمات «حال» و «وصف» (صفت، نعت)، می‌توان «خبر» را موهم معنی نحوی آن تصور کرد.

حافظ:

حال دل با تو گفتمن هوس است

خبر دل شنفتمن هوس است

(۴۳/۱)

بعد از این روی من و آینه وصف جمال

که در آنجا خبر از جلوه ذاتم دادند

(۱۷۸/۴)

ای بیک راستان خبر سرو ما بگوی

احوال گل به بلبل دستان سرا بگوی

(۴۰۷/۱)

۲. زیچ کتابی است که منجمان احوال و حرکات افلاک و کواکب را از آن معلوم کنند (نعت‌نامه).

است که سیمرخ ابتدا بر سرزمین چین جلوه‌گر شده است. عطار (۱۳۸۳: ۲۶۵) در منطق‌الطیر می‌گوید:

ابتدای کار سیمرخ ای عجب

جلوه‌گر بگذشت بر چین نیمشب

در میان چین فتاد از وی پری

لاجرم پرشور شد هر کشوری

آن پر اکنون در نگارستان چینست

اطلبوا العلم ولو بالصین ازینست

### حال

کلمه «حال» علاوه بر معانی «مزاج، کیفیت، سرگذشت و شور و وجد» معنی نامأنوس و کم‌کاربرد دیگری نیز دارد:

«دو میل که بر دو طرف میدان بنهند تا گوی از

آن بگذرانند». مولوی گوید (نعت‌نامه):

شاد باش ای مقبل فرخنده حال

گوی معنی را همی بر سوی حال

کاربرد دو پهلوی این کلمه در شعر بدرچاچی و با ظرافت و مهارت غیرقابل قیاس در شعر حافظ، چندین بار مشاهده می‌شود:

حافظ:

ای که مه برکشی از عنبر سارا چوگان

مضطرب حال مگردان من سرگردان را

(۹/۴)

گفتم از گوی فلک صورت حالی پرسم

گفت آن می‌کشم اندر خم چوگان که مپرس

(۲۶۶/۷)

بدرچاچی:

تا به شام از مدد جنبش چارم ایوان

گوی زر بر سر میدان افق آرد حال

هر دل که یکی گو شد میدان شریعت را

در حال شود ایمن از ضربت نه چوگان

آن زمان کز آسمان چوگان سیمین شد پدید

در شعر بدر این ایهام با صراحت بیشتری به کار رفته است:

در زمن عدل تو زید که زد عمرو را  
نیست بجز مبتدا هیچ کسی را خبر

آلم ندیده ز لطفت زبان به استفهام  
کزان الم خبری نیست مبتدا را هم

### خیال

این کلمه، علاوه بر معنی مشهور «گمان و پندار»، از مصطلحات علم موسیقی هم هست. اما معنای موسیقایی آن از فرهنگهای عمومی (لغت‌نامه دهخدا، فرهنگ فارسی معین) و فرهنگهای اختصاصی (نظیر فرهنگ اصطلاحات موسیقی از مهدی ستایشگر و...) فوت شده است (میرزاخان، ۱۳۵۴: ۳۵۳). از آنجا که نگارنده این سطور در نظر دارد در جای دیگر و با تفصیل بیشتر درباره این اصطلاح مطالبی جمع‌آوری و ارائه کند، در اینجا صرفاً بعضی از ابیات حافظ و بدرچاچی که در آنها این کلمه با ایهام به معنای موسیقایی آن به کار رفته است ذکر می‌شود:

### حافظ:

افسوس که شد دلبر و در دیده گریان  
تحریر<sup>۳</sup> خیال خط او نقش<sup>۴</sup> بر آب است

(۳۱/۳)

می‌رفت خیال تو ز چشم من و می‌گفت  
هیئات از این گوشه<sup>۵</sup> که معمور نمانده است

(۳۹/۴)

هر دم از روی تو نقشی زندم راه<sup>۶</sup> خیال  
با که گویم که در این پرده<sup>۷</sup> چه‌ها می‌بینم

(۳۴۹/۵)

بدرچاچی:

عروس زهره در ایوان برکشید چرخ  
خیال نسخه جاه تو می‌کند تحریر

بر آستین لوایت به سوزن خورشید  
خیال نقش بقا را فلک کند تحریر

ناکشیده سر چو سوزن از دل آزاری خلق  
نقش تحریر جلالش کی درآید در خیال؟

### در خور

در خور به معنی «سزاوار و شایسته» است اما در ابیات زیر کلمه «خور» موهم معنی «خورشید» هم هست:  
حافظ:

یا مبسماً یحاکمی درجاً من اللالی  
یارب چه در خور آمد گردش خط هلالی

(۴۵۳/۱)

بدرچاچی:

آسمان شرع و ملت، آفتاب ملک و دین  
آنکه مر تخت خلافت را جمالش در خور است

در بر بره ای صنم آهوی زر چرا خوراست  
جام طلب که بدر را پنج هلال در خور است

ای لب می و ش تو ساغر جان را لایق  
وی شب سرکش تو گوش مه را درخور

۳. تحریر: پیچیدگی در آواز، غلت دادن آواز.

۴. نقش: تصنیف، قسم نهم از اقسام چهارده‌گانه تصانیف مربوط به موسیقی قدیم.

۵. گوشه: قسمتی از یک دستگاه موسیقی.

۶. راه: نغمه، مقام، پرده.

۷. پرده: دستان، نوا.

## ده روزه مهرگردون

ده روزه مهر گردون افسانه است و افسون  
نیکی به جای یاران فرصت شمار یارا

(۵/۳)

هنگام مطالعه این بیت حافظ، همیشه به خود  
می‌گفتم حتماً در انتخاب کلمه «ده» نکته‌ای نهفته  
است و گرنه اگر به جای «ده روزه»، «شش روزه»  
می‌گفت، علاوه بر افاده معنی قلت، به آفرینش  
آسمانها و زمین در «شش روز» هم تلمیحی داشت؛  
تا اینکه مواجهه با این آیه شریفه راز این انتخاب  
دقیق را آشکار کرد: *يَتَخَفَتُونَ بَيْنَهُمْ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا عَشْرًا*  
آنها از هول و هراس آن روز با یکدیگر آهسته زیر لب  
گویند ای افسوس ده روزی بیش «در دنیا» درنگ  
نکردید (طه، ۱۰۳).

زاغ لولی بیج صدر سیمین در بر  
در نوا کرده سراپرده زربفت خزان

## زلف را به دست باد دادن

تعبیر کنایی «زلف را به دست باد دادن» به معنی  
«زلف را در معرض باد قرار دادن» است که علاوه  
بر معنی مذکور دارای معنی ایهامی بسیار ظریفی  
است که به علت مهارت حافظ در کاربرد آن تا  
کنون مورد توجه واقع نشده است.

برای ورود به بحث، شایسته است بیت زیر از  
حافظ را یکبار دیگر بخوانیم و در پرسش و  
پاسخهایی که مطرح می‌شود تأمل کنیم:

شکنج زلف پریشان به دست باد مده  
مگو که خاطر عشاق گو پریشان باش

(۲۶۸/۲)

## پرسش

چرا اگر معشوق زلفش را به دست باد بدهد خاطر  
عشاق پریشان می‌شود؟

به پرسش فوق معمولاً به دوگونه پاسخ داده

می‌شود:

۱. منزل و مأوای دل عاشق شکنج گیسوی معشوق  
است و چون باد در گیسوی معشوق بوزد، دل  
عاشق به رنج و تاب می‌افتد:

در خم زلف تو آویخت دل از چاه زنج  
آه کز چاه برون آمد و در دام افتاد

(۱۰۷/۸)

۸. همایون: نام شعبه‌ای است از مقام بزرگ؛ مراجعه کنید به رساله  
موسیقی، تألیف عبدالرحمان بن سیف الدین غزنوی (ثابت زاده، ۱۳۸۱:  
۱۲۷).

۹. عنقا: آهنگی است از موسیقی؛ همچنین نام سازی است که گردنی  
دراز دارد.

## زاغ

زاغ، علاوه بر معنی مشهور (نام پرنده)، نام قولی از  
موسیقی هم هست. امیر خسرو دهلوی گوید  
(لغت‌نامه):

گه به صریر آمده چون مرغ باغ  
نغمه بلبل زده از قول زاغ

این کلمه در شعر حافظ دوبار به همراه  
«همایون»<sup>۸</sup> آمده است که آن هم از مصطلحات  
موسیقی است:  
حافظ:

دولت از مرغ همایون طلب و سایه او  
زانکه با زاغ و زغن شهپر دولت نبود

(۲۱۳/۴)

برو ای طایر میمون همایون آثار  
پیش عنقا<sup>۹</sup> سخن زاغ و زغن باز رسان

(۳۷۸/۵)

بدرچاچی:

حتی باد را «رقیب» خود تصور می‌کند و از اینکه زلف معشوقه‌اش در دست باد قرار بگیرد مکدر و آزرده خاطر می‌شود. این تصویر و تصور علاوه بر بیت آغازین این مدخل (شکنج زلف ...)، در ابیات زیر نیز مشاهده می‌شود:

تا سر زلف تو در دست نسیم افتادست

دل سودا زده از غصه دو نیم افتادست

(۳۸/۱)

زلفش کشید باد صبا چرخ سفله بین

کانجا مجال باد وزانم نمی‌دهد

(۲۲۳/۴)

زلف در دست صبا گوش به فرمان رقیب

این چنین با همه در ساخته‌ای یعنی چه؟

(۴۱۲/۲)

#### زهی

این تعبیر در شعر حافظ و بدرچاچی در چندین جا، علاوه بر اینکه «ادات تحسین» است، موهم معنی «زه کمان» نیز هست:

#### حافظ:

طالع اگر مدد دهد دامشش آورم به کف

گر بکشم زهی طرب ور بکشد زهی شرف

(۲۹۰/۱)

زهی خیال که منشور عشقبازی من

از آن کمانچ ابرو رسد به طغرای

(۴۸۲/۴)

در بیت نخست بین کلمات «زه» و «کشیدن» و در بیت دوم بین کلمات «زه» و «کمانچه» ایهام تناسب برقرار است. پیش از حافظ، بدرچاچی این کلمه را این‌گونه کانون ایهام قرار داده است:

زهی ترک کمان ابرو که چشم راست پیوسته

سنانها گرد بر گرد دو لولسی طفل بازیگر

صبا در آن سر زلف ار دل مرا بینی

ز روی لطف بگوش که جا نگه دارد

(۱۱۸/۵)

تا دل هرزه‌گرد من رفت به چین زلف او

زان سفر دراز خود عزم وطن نمی‌کند

(۱۸۷/۴)

به ادب نافه گشایی کن از آن زلف سیاه

جای دل‌های عزیزست به هم برزنش

(۲۷۵/۴)

۲. وقتی که باد گیسوی معشوق را آشفته می‌کند، بر حسن معشوق افزوده می‌شود و هر چه بر حسن معشوق افزوده شود، آتش عشق عاشق نیز تیزتر می‌شود:

زلف آشفته و خوی کرده و خندان لب و مست

پیرهن چاک و غزل‌خوان و صراحی در دست

(۲۲/۱)

زلف بر باد مده تا ندهی بر بادم

ناز بنیاد منه تا نبری بنیادم

(۳۰۹/۱)

اما پاسخ دیگری که می‌توان به این سؤال داد در تعبیر کنایی «زلف را به دست کسی دادن»، به معنی رام آن کس بودن و در اختیار او قرار گرفتن نهفته است. (دست در زلف کسی زدن: او را به سوی خود کشیدن) (لغت‌نامه).

حافظ که سر زلف بتان دستکشش بود

بس طرفه حریفست کش اکنون به سر افتاد

(۱۰۶/۸)

بخت حافظ گر از این دست مدد خواهد کرد

زلف معشوقه به دست دگران خواهد بود

(۲۰۱/۷)

حافظ، به اقتضای «غیرت عاشقی»، هر چیز

تیر بین در جولان از سپرتیغ کشان  
خه زهی تیر کر او گوشه نشین است کمان

### سراچه

سراچه در لغت به معنی «خانه کوچک» و کنایه از دنیا است اما در لغت‌نامه به نقل از *آندراج* به معنی «نام ساز» هم آمده است. به نظر می‌رسد که حافظ در بیت زیر این کلمه را با ایهام به معنای موسیقایی آن به کار برده باشد:

در این مقام<sup>۱۱</sup> مجازی بجز پیاله مگیر  
در این سراچه<sup>۱۲</sup> بازیچه غیر عشق مبارز

(۲۵۴/۷)

پیش از حافظ، خاقانی و بدرچاچی نیز این کلمه را با توجه به معنی موسیقایی در کنار مصطلحات موسیقی به کار برده‌اند:

خاقانی (لغت‌نامه):

آنجا روم که داشتم از ابتدا مقام  
بگذارم این سراچه فانی و بگذرم

بدرچاچی:

به چنگ طراو دل چنان مقید شد  
که از سراچه دل ناله‌های زار<sup>۱۲</sup> آمد

### شاخ

«شاخ»، علاوه بر معنی «شاخه» در فرهنگها به معنی «پیمان شراب» ضبط شده است. شمس طبسی می‌گوید (لغت‌نامه):

۱۰. در کاشف‌الاسرار (رامپوری، ۱۹۸۶: ۱۹۹) راجع به ارتباط «نغمه‌سرایی» و «جن‌زدگی» آمده است: معمول است که چون بر کسی آسیب‌پری باشد، پیش او نغمه‌سرایی کنند. چون پری بر سرش حاضر گردد نجات او سؤال کنند.

۱۱. مقام: در اصطلاح موسیقی، پرده و راه را گویند.

۱۲. زار: به معنی نالان است و مجازاً به معنی آهنگ زیر هم آمده است (لغت‌نامه).

### سایه

واژه سایه، علاوه بر معنی مشهور «ظل»، معانی بعید و دور از ذهن دیگری نیز دارد. از جمله: «جن و نام یک دیو». به همین مناسبت، شخص جن‌زده را سایه‌دار می‌خواندند (لغت‌نامه).

نیز این کلمه به معنی «آسایش» و «آرام و سکون» می‌آمده است، مقابل «شیب» که به معنی «جنبش و حرکت» بوده است (لغت‌نامه، یادداشت مؤلف).

منجیک گفته است (نقل از لغت‌نامه):

به گاه سایه بر او بر تدریخ خایه نهد  
به گاه شیب بدرد کمند رستم زال

با توجه به معانی مذکور به نظر می‌رسد که حافظ در بیت زیر تناسب بین سایه و قرار (آسایش) و تناسب بین سایه (جن) با شیدا (دیوانه) را مد نظر داشته باشد:

ظلّ ممدود خم زلف توام بر سر باد  
کاندر این سایه قرار دل شیدا باشد

(۱۵۳/۶)

صراحت کاربرد ایهام‌انگیز «سایه» در شعر بدرچاچی در ابیات زیر نمایان است:

به بوی مجمر لاله دل مرغ پری خوان را

دهد از سبزه آرامی سمن‌کو سایه‌دار افتاد

شب سایه‌دار بود به بوی خلاص او

نغمه‌سرا<sup>۱۰</sup>ست مرغ سحر بر دف زرش

آن دو سلطان ملائک وش و هاروت قدر

گویی در سایه خورشید پری دارانند



شب صحبت غنیمت دان و داد خوشدلی بستان  
که مهتابی دل افروز است و طرف لاله‌زاری خوش  
(۲۸۳/۵)

پیش از حافظ، بدرچاچی، چندین بار این  
کلمه را کانون ایهام قرار داده است:  
کمند زلف تو با آفتاب با وجه است  
خط سیاه تو با طرف ماه بامعناست

از زلف بتان کم شو آشفته که می‌دارند  
سر زیر دو هندو را از طرف مه آویزان  
گر سنبل مرغولت بر لاله تر افتد  
از غالیه زنجیری بر طرف قمر افتد

#### عارض

«عارض» علاوه بر معنی مشهور «روی و رخسار»،  
به معنی «ابر» و «باران» نیز آمده است. مولانا  
می‌گوید (نقل از لغت‌نامه):  
تا هلاک قوم نوح و قوم هود  
عارض رحمت به جان ما نمود

ظاهراً حافظ در چندین بیت این کلمه را با توجه  
به معنی ایهامی «ابر» و «باران» استعمال کرده است:  
در چمن باد بهاری ز کنار گل و سرو  
به هواداری آن عارض و قامت برخاست  
(۲۸/۴)

تاب خوی بر عارضش بین کافتاب گرم رو  
در هوای آن عرق تا هست هر روزش تب است  
(۳۰/۵)

۱۳. شاید حافظ در غزل مشهور خود که با این مطلع آغاز می‌شود:  
نصیحتی کمنت بشنو و بهانه مگیر هر آنچه ناصح مشفق بگویدت  
بپذیر (غزل ۲۵)، به قصیده بدرچاچی با مطلع:  
چو سبز خوان فلک زر نهان کند در قیبر میان لای سیه رود چو  
کاسه شیر  
نظر داشته باشد.

شاخ گران زن مزین بیش دم این جهان  
خون قدح خور مخور بیش غم آن سرای

ظاهراً در بیت زیر، حافظ این کلمه را با توجه  
به همین معنی ایهامی مورد استفاده قرار داده است:  
من همان ساعت که از می خواستم شد توبه‌کار  
گفتم این شاخ ار دهد باری پشیمانی بود  
(۲۱۲/۲)

در شعر بدرچاچی این ایهام تناسب با  
صراحت بیشتری دیده می‌شود:  
ز سبزه‌زار فلک چون دمید لاله زرد  
که را بود ز گل سرخ و شاخ باده گزیر<sup>۱۳</sup>

#### شفا

شفا، که در تداول فارسی‌زبانان بیشتر به صورت  
«شَفا» تلفظ می‌شود، علاوه بر معنی «تندرستی»، به  
معنی «کناره و لب» هم آمده است (شفا جُرف: کنار  
آبگیر). خاقانی می‌گوید (نقل از لغت‌نامه):  
رو کاین شفا شفا جرف است از سبق مرا  
آن را شفا مخوان که شفایی است بس عظیم

گویا حافظ در بیت زیر ایهام تناسب (ترجمه)  
بین «شفا» و «لب» را مدنظر داشته است:  
دل ما را که ز مار سر زلف تو بخت  
از لب خود به شفاخانه تریاک انداز  
(۲۵۸/۵)

#### طرف

«طرف»، علاوه بر معنی «گوشه و کنار» مصطلح  
علم نجوم نیز هست: «منزلی است از منازل ماه...»  
(لغت‌نامه)، در شعر زیر از حافظ بین «ماه» (مهتاب)  
و «طرف» ایهام تناسب برقرار است.

باید توجه داشت):

خضر مرغانم از آنم سبز پوش  
 بو که دانم کردن آب خضر نوش  
 من نیارم در بر سیمرخ تاب  
 بس که از چشم خضرم یک آب  
 (عطار، ۱۳۸۳: ۲۶۸)

#### کار

این کلمه، علاوه بر معنی مشهور «عمل»، امر از «کاشتن» نیز هست و در اشعار زیر خواجه شیراز به هر دو معنی مذکور این کلمه توجه داشته است:

من اگر نیکم و گر بد تو برو خود را کوش  
 هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت  
 (۷۸/۲)

من همان ساعت که از می خواستم شد توبه کار  
 گفتم این شاخ ار دهد باری پشیمانی بود  
 (۲۱۲/۲)

#### ایهام شنیداری

##### بادام

در شعر زیر از حافظ بین کلمه «دام» در «بادام» و «قفس» ایهام شنیداری (ایهام تبادر) برقرار است:

واله و شیدا است دایم همچو بلبل در قفس  
 طوطی طبعم ز عشق شکر و بادام دوست  
 (۶۳/۲)

در شعر بدرچاچی نیز آمده است:

در آفتاب، آهوی بادام مست تو  
 گر تیغ نیست، تیر چرا در نیام شد  
 زهی دو آهوی صیاد مست تو بادام  
 کشیده زلف سیاه تو ماه را در دام

##### خروش

«خروش» در بیت زیر کلمه «خروس» را به ذهن متبادر می‌کند که با «عرش» تناسب دارد:

خوی کرده می‌خرامد و بر عارض سمن

از شرم روی او عرق از ژاله می‌رود  
 (۲۱۸/۷)

از تاب آتش می بر گرد عارضش خوی

چون قطره‌های شبنم بر برگ گل چکیده  
 (۴۱۵/۲)

زینهار از آب آن عارض که شیران را از آن

تشنه لب کردی و گردان را در آب انداختی  
 (۴۲۵/۷)

پیش از حافظ بدرچاچی نیز به کاربرد

دوپهلوی این کلمه توجه داشته است:

وقت سخا برفشانند بحر کف او دُرُر  
 پر عرق سرد شد عارض ابر از حیا

شهنشاهی که در رفعت به بزم سلطنت گشته

محیط چرخ را حاوی حباب عارض جامش

در بیت اخیر بین محیط (دریا)، حباب و

عارض (ابر، باران) ایهام تناسب برقرار است.

#### عمرش دراز باد

شکر فروش که عمرش دراز باد چرا

تفقدی نکند طوطی شکرخا را

(۴/۲)

عبارت «که عمرش دراز باد» جمله دعائیه‌ای

است در حق شکر فروش؛ اما ظاهراً حافظ نیم

نگاهی به «عمر دراز طوطی» هم داشته است؛

می‌دانیم که طوطی از پرندگان است که به

«طویل‌العمر» بودن شهرت دارد و از این رهگذر

است که عطار در منطق‌الطیر طوطی را

«خضرمرغان» می‌خواند و او را سمبل کسانی قرار

می‌دهد که آرزوی زندگی جاودان دارند. (البته به

معنی کلمه خضر (سبز) و پره‌های سبز طوطی هم

در بیت فوق بین «تمتع» و «عمر» ایهام شنیداری بسیار ظریفی برقرار است؛ هنگام قرائت تعبیر «عمر است» کلمه «عمره» شنیده می‌شود که با «تمتع» (حج تمتع، حج عمره) مناسبت دارد، (مصرع اول این بیت مطابق چاپ علامه قزوینی و دکتر غنی است؛ این مصرع در چاپ دکتر خانلری به این صورت آمده است: «وصال روی جوانان غنیمتی دانید» که فاقد ایهام شنیداری مذکور است). پیش از حافظ بدرچاچی نیز این کلمه را کانون ایهام قرار داده است:

برآستان تو یک حج مثال صد عمر است  
که آستان تو آمد چو پیشگاه حرم

#### منابع

- قرآن کریم، ترجمه مهدی الهی قمشه‌ای؛  
بدرچاچی، دیوان بدرچاچی، این دیوان با مقابله نسخ خطی توسط نگارنده تصحیح شده که در آینده نزدیک در دسترس علاقه‌مندان قرار خواهد گرفت؛  
ثابت‌زاده، منصوره (۱۳۸۱)، سه رساله موسیقی قدیم ایران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی؛  
حافظ (۱۳۶۲)، دیوان حافظ، تصحیح و توضیح دکتر پرویز ناتل خانلری، خوارزمی؛  
خاقانی (۱۳۷۷)، دیوان خاقانی، به کوشش دکتر ضیاءالدین سجادی، زوار؛  
رامپوری، غیاث‌الدین (۱۹۸۶)، کاشف الاسرار (شرح فصاید بدر چاچی)، نول کشور؛  
عبداللهی، منیژه (۱۳۸۱)، فرهنگ نامه جانوران در ادب پارسی؛  
عطار نیشابوری (۱۳۸۳)، منطق‌الطیر، مقدمه، تصحیح و تعلیقات دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، انتشارات سخن؛  
لغت‌نامه دهخدا (۱۳۷۲)، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ اول از دوره جدید؛  
معدن‌کن، معصومه (۱۳۷۸)، بزم دیرینه عروس، مرکز نشر دانشگاهی؛  
میرزا خان بن فخرالدین محمد (۱۳۵۴)، تحفة الهند، تصحیح و تحشیه دکتر نورالحسن انصاری، بنیاد فرهنگ ایران. ■

وقت صبح از عرش می‌آمد خروشی عقل گفت  
قدسیان گوئی که شعر حافظ از بر می‌کنند  
(۱۹۴/۱۰)  
قدما معتقد بودند که خروسی در عرش است  
که خروسان زمین آوازخوانی خود را با آواز او  
تنظیم می‌کنند؛ نظامی می‌گوید (معدن‌کن، ۱۳۷۸: ۱۶۴):

شنیدم که بالای این سبز فرش  
خروسی سپید است در زیر عرش  
چو او بر زند طبل خود را دوال  
خروسان دیگر بکوبند بال

البته لغویون معتقدند که «خروش» و «خروس» از یک ریشه‌اند، «واژه خروس از ریشه xraos به معنی خروشیدن و غریو برآوردن و خروشان و مویان مشتق شده است» (عبداللهی، ۱۳۸۱: ۳۳۹) که در این صورت معنی ایهامی مذکور تقویت می‌شود.

#### راست

در بیت زیر کلمه «راست» مرکب از «را + است» می‌باشد. اما از کنار هم قرار گرفتن این دو کلمه واژه «راست» شنیده می‌شود که با «زه» (زه کمان) در «زهی» ایهام شنیداری می‌سازد.

زهی همت که حافظ راست کز دنی و از عقبی  
نیامد هیچ در چشمش بجز خاک سر کوی  
(۹۴/۷)

چرا که «راست کردن کمان به زه» به معنی «تیر در کمان بستن» آمده است.

سعدی گفته است (نقل از لغت‌نامه):  
کمان کیانی به زه راست کرد  
به یک دم وجودش عدم خواست کرد

#### عمر

ز وصل روی جوانان تمتعی بردار  
که در کمینگه عمر است مکر عالم پیر